

هویت وایدئولوژی در پاکستان

منبع: فصلنامه - Third World Quarterly Vol, 11
No. 4 - Oct. 1989

□ آنچه در زیر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، متن مصاحبه‌ای است که در تابستان سال گذشته با دکتر «اکبر احمد» استاد و محقق برجسته پاکستانی به عمل آمده است. دکتر «اکبر. س. احمد»، دارنده کرسی علامه اقبال (کرسی مطالعات مربوط به پاکستان) در دانشگاه کمبریج است. او در دانشگاه‌های پنجاب، بیرمنگام، کمبریج و لندن تحصیل کرده و به عنوان استاد نیمه وقت با مرکز مطالعات عالی در دانشگاه‌های پرنستون و هاروارد همکاری دارد.

دکتر اکبر احمد همچنین در دانشکده وابسته به موسسه اسلامی برای مطالعات پیشرفته در ایالات متحده آمریکا، آکادمی اسلامی در کمبریج و دانشگاه واشنگتن تدریس کرده و عضو کالج «سیلوین» کمبریج است.

دکتر احمد نویسنده کتاب‌های «هزاره و فره پاتان‌ها» (۱۹۷۶)، «اقتصاد و جامعه پشتو» (۱۹۸۰)، «مذهب و سیاست در جامعه مسلمان» (۱۹۸۳)، «جامعه پاکستان - اسلام، قوم گرایی و رهبری در جنوب آسیا» (۱۹۸۶) است و در تالیف کتاب «اسلام در جوامع قبیله‌ای» نیز مشارکت داشته است (۱۹۸۴).

آخرین اثر وی «کشف اسلام: معنای تاریخ و جامعه اسلامی» می‌باشد که در سال ۱۹۸۸ به چاپ رسیده است.

□ □ □

■ س: به نظر شما، دلایل اصلی جهش نژادی و مذهبی در سیاست‌های جوامع جنوب آسیا، نه فقط پاکستان، چیست؟

ج: دانشمندان علوم اجتماعی مانند «کلیفورد گیرتز» به اهمیت هویت قومی در جنوب آسیا بر پایه‌های نژاد، زبان و رسوم اشاره کرده‌اند. در دهه گذشته شاهد بودیم که تشدید قوم گرایی به تشنج‌های جدی سیاسی منجر شد - مثلاً سیک‌ها در هند، سندی‌ها در پاکستان و تامیلی‌ها در سری لانکا. دلایل اصلی این امر در روابط مرکزی یا حکومت با گروه‌های اقلیت و فضای متعصبانه حاکم بر منطقه پنهان می‌باشد.

نکته مهم در این جادارک این مطلب است که قبل از استقلال هند، پاکستان عوامل ساختاری و تاریخی متمایزی در جنوب آسیا وجود داشت که وجود نژاد و صنف را بخوبی مشخص میکرد. بعد نوبت به تمایل جوامع گوناگون مانند مسلمانان به کسب هویت خاص خودشان رسید. این ماجرا به دو قرن قبل باز می‌گردد، به جنبش «فریزی» در سرزمینی که بعداً به پاکستان شرقی و سرانجام به بنگلادش تغییر نام داد، به جنبش «بارایلو» در پیشاور که بعداً به پاکستان غربی تبدیل شد. تلاش‌هایی نیز از سوی سند برای جدا شدن از بمبئی و کوشش‌هایی از جانب مسلمانان بنگالی برای کسب هویت صورت گرفت که در آغاز قرن جاری به ایجاد ایالت‌هایی منجر شد. این ساده اندیشی است که تصور کنیم وقتی پاکستان در سال ۱۹۴۷ بوجود آمد ساختار اجتماعی و ساختار قومی واحدی در آنجا وجود داشت. در حقیقت اینطور نبود؛ حداقل چهار گروه اجتماعی - قومی موجود بود:

سیستمی دموکراتیک و چند حزبی با تأکید بر اقتصاد مبتنی بر بازار و بخش خصوصی است. گروه مذکور مبارزه مسلحانه علیه نظام موجود در چین را به عنوان یک حق انتخابی معقول نمی‌داند و خواهان ایجاد یک حزب سیاسی مستقل است که در راستای منافع و علائق اکثریت مردم باشد و بتواند در مقابل نظام کمونیستی عرض اندام نماید. گروه حاضر نظام کمونیستی در چین را نامشروع تلقی کرده و آمیدی به پدیدار شدن جناحی اصلاح طلب در درون حزب کمونیست که بتواند در آینده نقشی مؤثر ایفا نماید، ندارد. گروه سوم معتقد است که اگر زمانی جمعی اصلاح طلب سربرآوردند، جنبش دموکراسی در چین نیابستی بر آنها تکیه داشته باشد بلکه باید با آن جمع کار کند و از آن در جهت اهداف خود بهره گیرد.

خلاصه مطلب این که گروه مزبور هر چند خواهان تلاش برای ایجاد گروه اصلاح طلب در حزب می‌باشد ولی هیچ‌گاه مایل نیست که جنبش تحت تأثیر و یا بوسیله مبارزه قدرت در حزب محدود شود و عملاً از سیاستی شبیه استراتژی جنبش همبستگی در لهستان پیروی میکند. سرکوب تظاهرات دموکراسی خواهی در چین، جو مطلوبی برای تلاش‌های گروه اخیر فراهم ساخته، چرا که دانشجویان و دانشمندان چینی خارج از کشور آنچنان رادیکالیزه شده‌اند که دیگر آمیدی به جناح اصلاح طلب در حزب کمونیست چین برای هدایت تغییرات در کشور نداشته و خواهان دگرگونی اساسی نظام سیاسی چین هستند. آینده مشخص خواهد کرد که گروه اخیر تا چه اندازه در تلاش برای رسیدن به اهدافش موفق خواهد شد.

بدیهی است که این موفقیت تا حدود زیادی به چگونگی فعالیت گروه‌های معترض در داخل کشور بستگی پیدا می‌کند.

■ زیرنویس‌ها:

1- Dolothy J. Solinger, «Democracy with Chinese characteristics», World Policy Journal, Fall 1989.

۲- بهزاد شاهنده، انقلاب چین، (از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - تهران ۱۳۶۵) صفحه ۲۹

۳- همان منبع - صفحه ۱۰۰ - ۸۵

4- Hu Yaobang

5- Zhao Ziyang

6- Fang Lizhi

7- Henry Mc Aleavy, The Modern History of China, Nicolson, 1979 / pp./171-175.

8- The Open Door Policy (Open Policy).

9- Chiang Kai-Shek / (Jiang Jieshe).

10- Mao Zedong (Mao Tse-Tung).

11- Hsiung James Chieh / Ideology and Fractice: The Evolution of Chinese Communism / (New York, Praeger Publishers, 1979) / pp./ 101-105.

12- Xinhua News Agency / Febtuary 12 / 1990

13- Peng Zhen

14- Chen Yun

15- Yang Shangkun

16- Zhou Enlai

17- Beijing Spring Movement (1978-79)

18- Huo Guofeng.

19- Wei Jingsheng

20- South China Morning Post, April 22/1989/p./2.

21- State Council's Institute of Economic System Reform

22- Hong Kong Standard / May 12/1984

23- China Spring.

24- Chinese Alliance for Democracy (CAD).

25- Time Magazine, June 19/1989

26- Communique of the Fourth Plenary Session of the CPC 13th Central Committee, (New Star Publishers, Beijing - China / 1989)

توضیح: طبق اعلامیه فوق که در ۲۴ ژوئن ۱۹۸۹ صادر گردید، علاوه بر «چاه زی بنگ»، «خوچیلی» (Hu Qili) نیز از کمیته اصلی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اخراج گردید.

27- Da Zi Bao

۲۸- بهزاد شاهنده، «جنبش دموکراسی و کادر رهبری در چین»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۳۳ دی ماه و بهمن ماه ۱۳۶۸

۲۹- جان فریزر، چینی‌ها - دو سال زندگی در چین، ترجمه پرویزه ایرانخواه، نشر نو - ۱۳۶۲ - تهران.

30- Liu Shaochi

31- Hong Weibing (The Red Guards)

32- Huáqiao (Overseas Chinese).

33- Wuerkaixi

34- Li Peng



□ یکی از پدیده‌های مثبت در جامعه امروز پاکستان، وجود مطبوعات تیزبین و برجسته است که از زیر بار مسائل شانه خالی نمی‌کنند، روی واقعیت‌ها سرپوش نمی‌گذارند، و به آگاهی از هویت ملی - پاکستانیزه کردن - کمک بسیار نموده‌اند.

□ در کنار نشانه‌های منفی چون حکومت نظامی طولانی، آمارهای وحشتناک در زمینه آموزش و پرورش، نقض نظم و قانون، برخورد فرهنگ‌ها، گسترش اعتیاد به مواد مخدر و... نشانه‌های مثبتی نیز وجود دارد حاکی از اینکه جامعه پاکستان پر جنب و جوش و پویاست.

کرده‌اند. باین ترتیب در میان این طبقات همیشه با تناقضاتی روبرو هستیم، بیچیدگی و تغییری که ویژگی جامعه پاکستان است.

■ س: شما به ریشه‌های تاریخی اختلاف قومی در پاکستان اشاره کردید، اما آیا واقعیت ندارد که تحلیل گران سیاسی، چه مارکسیست و چه غربی، همواره بر این امر تاکید داشته‌اند که قومیت مساله مهمی نیست و بین المللی شدن سرمایه و فرهنگ آن را از بین خواهد برد، یا مدرنیزاسیون به نحو آن منجر خواهد شد. آیا ممکن است شرح دهید که این نظریه پردازان چگونه و در کجا مرتکب اشتباه شده‌اند؟

ج: دیدگاه مارکسیستی فرض را بر این اصل قرار می‌دهد که قومیت وجود ندارد یا با گذشت زمان از بین می‌رود. این بویژه مسخره است که مارکسیسم در متون اصلی خود به روشنی قومیت را بعنوان يك عامل در جامعه پذیرفته است. لنین و حتی استالین در سالهای اولیه در این فکر بودند که مساله حقوق ملیت‌ها را در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مشخص سازند. بنابراین نظریه کشورهای مارکسیستی مبنی بر اینکه در سایه مارکسیسم قومیت نمی‌تواند وجود داشته باشد، یا باطلوع بهشت کارگران، قومیت از بین می‌رود، بیش از اندازه ساده لوحانه است. امروز ما شاهد رستاخیز و قیام عظیمی در اتحاد جماهیر شوروی هستیم و کاملا روشن است که مسئولان کاملا غافلگیر شده‌اند و نمی‌توانند با آن مقابله کنند. این مساله در مورد بعضی دیگر از کشورهای مارکسیست اروپای شرقی نیز صادق است. اگر آن‌ها نتوانند پاسخی برای این سوال بیابند، کشورهای مارکسیست در دهه ۱۹۹۰ تحت فشار قومیت بتدریج از هم خواهند پاشید.

دانشمندان علوم اجتماعی که در آمریکا و انگلیس تحصیل کرده‌اند نیز بطور سنتی جامعه پاکستان را بعنوان جامعه‌ای دارای ساختار اجتماعی یکدست و با ارزش‌های اجتماعی مشترک تحلیل می‌کنند. بدین ترتیب، قومیت تا حد يك عامل جنبی تنزل می‌یابد و باعث میشود که نوعی ارزیابی از جامعه پاکستان در «کمک بانک جهانی و آمریکا» مؤثر افتد، چیزی که به عقیده من به بروز مشکلات نظری و عملی می‌انجامد. در این سطح، واشنگتن یا اسلام آباد فرض را بر این می‌گیرند که چیزی بنام قومیت در پاکستان وجود ندارد.

■ س: آیا این درست نیست که در حکومت ژنرال ضیاء الحق اختلاف‌های قومی نه تنها از بین نرفت، بلکه ده سال حکومت وی شاهد وخامت بیشتر روابط قومی بود؟ فکر می‌کنید بی نظیر بوتو بتواند این زخم را درمان کند؟

ج: با این سوال يك رشته مسایل جالب مطرح میشود. اول اینکه ژنرال ضیاء نتوانست پاکستان را اسلامی کند. خود او در اواخر کار متوجه این حقیقت شده بود که در تلاش برای اسلامی کردن پاکستان شکست خورده است. در دوره زمامداری او اسلام با جنبه‌های منفی در جامعه معرفی شد، مانند شلاق زدن، قطع دست، سنگسار کردن يك طفل نامشروع در نزدیکی يك مسجد، برهنه کردن زنان (که در پنجاب اتفاق افتاد) و امثال آن. در حالیکه جنبه‌های مثبت و پایدار اسلام مطرح نشد، جنبه‌های اساسی و همیشگی مانند تاکید بر تقوا و برهیزکاری، انسانیت واقعی، دانش و احترام به مومختن، و همچنین تشویق برادری و بردباری.

پاکستان اساسا يك جامعه مختلط و چند قومی است. وقتی فرهنگ و

نخست، گروه‌های قبیله‌ای بودند که در جایی که امروز پاکستان خوانده میشود و بیشتر در ایالت سرحد و بلوچستان و تا اندازه‌ای در پنجاب و سند زندگی میکردند. این قبیله‌ها از یکدیگر متمایزند و رفتار و سلوک خود را با ضابطه مشخصی که به قرن‌ها پیش باز می‌گردد تطبیق داده‌اند. آنها جهان را از چشم قبیله می‌دیدند: شرف، انتقام و میهمان دوستی عناصر اصلی قبیله را تشکیل میداد، مناطق زیر اشغال آنها غالبا غیر قابل دسترس و از نقطه نظر مادی فقیر بود و تنها شمار معدودی مدرسه یا طرح‌های توسعه در این نواحی وجود داشت.

گروه متمایز دیگر در پاکستان، جامعه رعیتی کشاورزی می‌باشد که بیشتر در پنجاب مقیم است اما بطور فزاینده در ایالت سرحد و حتی بخش‌هایی از سند در حال گسترش می‌باشد. این يك نمونه بارز از جامعه مبتنی بر روستاست. روستا مشخص و خود کفاست؛ قرار است بوسیله تشکیلات حکومت، پلیس یا مامورین مالیاتی مورد بهره برداری قرار گیرد؛ نوعی اخلاق کاری و تمایل به رفاه مادی بر جامعه حکمفرماست.

سومین طبقه‌ای که هنوز بخوبی توسعه نیافته جامعه شهری است. در سال ۱۹۴۷ کراچی يك شهر کوچک بود. لاهور در حقیقت يك مرکز ایالتی و پیشاور و کوئته شهرهای کوچک بادگان گونه‌ای بیش نبودند. امروز ۳۰ درصد از کل جمعیت پاکستان شهرنشینند و بنا بر این میتوان دید که این طبقه بندی از سال ۱۹۴۷ به بعد تا چه اندازه تغییر کرده و چه فشاری بر زیربنای شهری وارد می‌سازد.

چهارمین طبقه‌ای که می‌توان معرفی کرد و کاملا از دیگر گروه‌های اجتماعی و قومی متمایز است، سیل عظیم آوارگان از سراسر هند میباشد. ناگهان حدود ۷ یا ۸ میلیون نفر از هند وارد شدند که غالبا وجه مشترکی جز احساس آوارگی نداشتند.

امروز، در مقایسه با سال ۱۹۴۷ متوجه می‌شویم که جامعه پاکستان جنبه‌ها و ویژگی‌های دیگری دارد. نخست، تضادهای شدید در جامعه پاکستان: از يك سو رشد اقتصادی ۸ درصدی، رشد ده درصدی صنایع بزرگ که نشان می‌دهد پاکستان کشوری است که در طبقه بندی درآمد متوسط بانک جهانی قرار می‌گیرد (۴۰۰ دلار درآمد سرانه). و از سوی دیگر، فروپاشی جدی نظم و قانون، اعتیاد به مواد مخدر، سقوط استانداردهای آموزشی و فساد گسترده. بدین ترتیب در این جایی از بزرگترین تضادها به چشم می‌خورد. دوم، بیچیدگی ساختار جامعه: در يك کفه ترازو ساختار قبیله‌ای که هنوز در پاکستان وجود دارد (مثلا در بسیاری از بخش‌های بلوچستان قبایلی هستند که به جاده اسفالتی یا آب آشامیدنی دسترسی نداشتند)، و در کفه دیگر جمعیت شهری بسیار پیشرفته و آگاه کراچی و لاهور. سوم، واقعیت تغییر: پاکستان بسرعت در حال تغییر است. اوضاع سیاسی که در اواخر سال ۱۹۸۸ به برگزاری انتخابات منجر شد، نشان دهنده نوع تغییری است که در پاکستان در حال وقوع است.

ظهور جنبش «مهاجر قومی» نمونه خوبی از این دگرگونی است. این جنبش ظرف چندسال قدامت کرد و آرای شهری آوارگان هندی (مهاجران) را بخود اختصاص داد. این خود مقیاسی است برای نشان دادن نوع تحولی که در جریان است. بالاخره با تناقض دیگری روبرو هستیم: این عقیده رایج در میان گروه‌های عمده قومی که از حقوق شان محروم شده‌اند هر گروه احساس می‌کند که گروه‌های دیگر باعث محرومیتش شده و حقوقش را غصب



نتوانند درگیری های قومی را بکلی نادیده بگیرند، از آن بعنوان برخورد جناح ها یاد کرده تعداد کشته ها و مجروحین را پائین می آورند و واقعیت حوادث عمداً مبهم باقی می ماند. تمام این عوامل باعث می شود که جامعه ای دستخوش اختلافات بوجود آید، جامعه ای متشنج. بی نظیر بوتو در حالی که از تشنج در جامعه آگاه نیست ولی می خواهد کاری برای آن بکند، تنها مرهمی بر این جراحات خواهد نهاد. او با مسئولیت بزرگی روبروست اما جوان است و خوش بینی جوانی را با خود دارد. موفقیت او - و در حقیقت بقایش - در حفظ مقام خود بستگی به این خواهد داشت که تا چه اندازه این مشکلات را کنترل نماید.

■ با توجه به این واقعیت که اسلام به نوعی روی عامل قومی برده افکنده، فکر می کنید اسلام تا چه اندازه قادر است شکاف های قومی در پاکستان را که قبلاً در باره شان صحبت کردیم، درمان کند؟

ج: اسلام روی قومیت برده نیافکنده است. اسلام قومیت را قبول دارد و آن را در جای خود به عنوان یک واقعیت اجتماعی می پذیرد. اما تحلیل گران متوجه آن نیستند. بیابید به مناطق روستائی و دهکده های پاکستان برویم و به نقش اسلام در مراکز دانش پژوهی، مراکز صوفیه بی ببریم. در این جا اسلام پایگاهی برای گردهم آوردن مردم و ایجاد هماهنگی فراهم کرده است. اگر از اماکن مقدسه که اینک به صورت مراکز آموزشی درآمده و اغلب به دانشکده های کوچکی می ماند، در پنجاب یا سند یا حتی بلوچستان دیدن میکردید متوجه نکات جالبی می شدید مثلاً بسیاری از بازدیدکنندگان از مقبره «بهاء الدین زکریا» در ملتان اهل سند هستند. هم چنین در مقبره «شهباز قلندر» در سند متوجه خواهید شد که تعداد زیادی از بازدیدکنندگان از ایالت سرحد و پنجاب می باشند. بنابراین اولاً یک عامل شفافبخش در این جا وجود دارد یعنی اثرات زیارت یک مقبره مقدس و ثانیاً هم آهنگی که بین گروه های قومی ایجاد می شود. مردم بازدیدکنندگان را بعنوان پنجابی یا سندی نگاه نمی کنند بلکه صرفاً بعنوان افرادی که در زمینه اعتقاد به یک فلسفه جهانی تر و هم آهنگ تر یا ایدئولوژی برادری با آنها شریک هستند می نگرند.

شما در هند متوجه می شوید که اکثریت بازدیدکنندگان از «آجمار شریف» هندو هستند. مقدسین صوفیه از چنین قدرت و جاذبه ای برخوردارند. در این جا اسلام از طریق مدرسان و مقدسین بزرگ خود بعنوان یک نیروی شفافبخش عمل می کند. متأسفانه گرایش وجود دارد که بخش اعظم این گونه فعالیت ها بعنوان یک رسم کهنه یا قبیله ای نفی گردد و جدی گرفته نشود. اما این، برای مردم روستاها و مردم مناطق روستائی و گروه های قبیله ای یک واقعیت است. زیارت، قدرت شفافبخش مقدسین، و امکان دسترسی به آنان، همان چیزهایی است که واقعیت دارد و به مردم نوعی آگاهی هم آهنگ نسبت به دیگران می بخشد که بالاتر از مواضع و تنفر قومی قرار می گیرد. در نهایت، این ها به شعار ابدی صوفیه ختم میشود: «صلح با همه».

ایدئولوژی یک گروه قاطعانه و بزور به درون دیگر گروه ها رخنه می کند، ایستادگی در برابر این امر یک واکنش طبیعی و تاریخی است. اگر روی جنبه های مثبت اسلام تأکید بیشتری می شد، جامعه ای شکیباتر و انسانی تر بوجود می آمد. جامعه ای که در یک دهه گذشته روی آن تأکید شد، جامعه ای سخت و خشن بود.

ضعف ساختاری جامعه پاکستان ناشی از عوامل دیگری است. یک عامل اساسی، نبودن آموزش و پرورش است. آمار مربوط به آموزش و پرورش پاکستان وحشتناک است؛ حتی امروز نرخ باسوادی حدود ۲۰ درصد است. در این زمینه، جامعه پاکستان ممکن است سیر قهقرائی بیبماید. نوعی بی علاقی عمومی نسبت به آموزش و دانش اندوزی وجود دارد. و سواى مداخله خارجی که عواقب روانی ویرانگری دارد، اعلام بیبای مقررات حکومت نظامی نیز موجب می شود که تمام خلاقیت ها و نوآوری ها در جامعه متوقف گردد.

بهر حال اینکه گفته شود قوم گرایی تنهازاده حکومت نظامی است، نوعی مبالغه محسوب می شود. متوقف شدن فعالیت احزاب سیاسی و تعلیق حقوق مدنی یک خلاء اجتماعی بوجود می آورد که نیروهای قومی بسرعت آن را پر می کنند. این تا حدودی درست است اما نوعی ساده گیری به شمار می رود. سری لانکا آشنایی زیادی با حکومت نظامی نداشته اما بر اثر یک برخورد قومی شدید از هم پاشیده شده است. عوامل دیگری هم در رشد قوم گرایی موثر است مثلاً الگوهای جمعیتی گروه ها. در پاکستان پنجابی ها حدود ۶۰ درصد و بلوچ ها حدود ۵ درصد از جمعیت یکصد میلیونی آن کشور را تشکیل میدهند. باین حال منطقه ای که گروه اول در آن زندگی می کنند تنها ۲۶ درصد و منطقه محل سکونت گروه دوم ۴۵ درصد خاک پاکستان را تشکیل می دهد؛ پنجابی ها برای خروج از مرزهای خود باید فشار بیاورند و این همان کاریست که کرده اند. بلوچ ها که تعدادشان نسبتاً از پشتوها در بلوچستان بیشتر است در برابر آوارگان افغانی پشتو که در صورت اقامت دائم در آن جا ممکن است توازن را به زیان بلوچ ها برهم بزنند ایستادگی می کنند. هر گروه قومی در پاکستان احساس می کند که فریب خورده و از حقوق خویش محروم شده است و در نتیجه احساس سرخوردگی می کند.

در این جا نیز نقش ورشکسته روشنفکران که بدون توجه به حقیقت، کورکورانه از گروه قومی خود حمایت می کنند مطرح است. روشنفکر متعهد خواهان نوعی محبوبیت بی ارزش قومی است. او موفق می شود به آتش قومیت دامن بزند زیرا استدلالش ارزش دارد. در نتیجه وضع ناجوری بین گروه ها بوجود می آید. دولت نیز بخاطر در انحصار گرفتن رسانه های گروهی مقصر است. دولت با سانسور و جلوگیری از هر گونه بحثی پیرامون قومیت، در تلاش برای تقویت موضع «ملی گرایانه» خود اجازه میدهد که شایعات و تبلیغات گروه های ذینفع جای حقیقت را بگیرد. رسانه های گروهی رسمی اگر

کرده اند. مثلاً از همان لحظه تاسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ و بعد از آن نقش حساس آنها کاملاً روشن است. مردان در ارتش و تشکیلات غیر نظامی توانسته اند علیرغم مشکلات شخصی، تداوم موجودیت کشور را تضمین کنند. وقتی سیاست رو به ضعف و فساد میگذارد، این نهادها قدرت می یابند و نقشی را که برای آنها ساخته نشده بعهد می گیرند.

به نظر من شمار کمی از کارمندان دولت یا افسران نظامی واقعاً از مداخله ادارات و سازمانهایشان در امور سیاسی حمایت می کنند. همواره به نظر می رسد که آنها این کار را با اکراه انجام میدهند. البته هنگامی که این امر صورت پذیرفت، عوامل محرکه و راه برپیچ و خمی که بدان وارد شده اند بازگشتشان را دشوار می سازد. تاریخ بما نشان می دهد که بسیاری از رهبران

□ قومیت در پاکستان بیشتر به عنوان يك عامل منفی ارزیابی شده است، لکن اگر بپذیریم که قومیت نوعی آگاهی و ستایش نسبت به سنت ها و رسوم خودی، و نیز احساس موفقیت در بهتر زندگی کردن به مردم می دهد، پس با هدایت درست می توان آنرا به صورت يك عامل مثبت و سالم در زندگی اجتماعی درآورد؛ عاملی که در این جهان دستخوش تغییر، ایجاد هویت، امنیت و ثبات کند.

به آسانی قدرت را رها نمی کنند مگر آنکه بر کنار شوند، بقتل برسند یا به زور کنار گذاشته شوند.

البته ظهور بی نظیر بوتو بسیار مهم است زیرا این عامل بعنوان وسیله اصلاح و برقراری توازن در برابر محافظه کاری نظامیان و دیوانسالاری عمل می کند. این عامل هم چنین جالب است زیرا او از جنوب یعنی سند می آید و در خارج (هاروارد و اکسفورد) تحصیل کرده است و همینها به وی اجازه می دهد چشم انداز وسیعی از مسایل داشته باشد. او کماکان با مقاومت عواملی در جامعه که خواهان تغییر نیستند یا حاضر نیستند اشکال جدید رهبری مانند يك نخست وزیر زن جوان و تحصیل کرده را آزمایش کنند روبرو خواهد بود. خطر این جاست که او به تله افتاده و سقوط کند، یعنی قادر نباشد کار مهمی انجام دهد و با برنیاوردن انتظارات بسیار بزرگ پیروانش آنها را نا امید سازد. او با بازی دشواری روبروست.

■ س: شما تا آنجا که های دیوانسالاری و نظامیان در میان است، از تداوم وثبات صحبت می کنید. آیا می توانید در باره ترکیب مقامات از نظر قومی و منطقه ای توضیح دهید؟

ج: مسئله ای که مطرح کردید در مورد ارتش و دیگر نهادها یکسان نیست. موضوع باید از چشم انداز تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. قبل از هر چیز چون در نقاط مختلف پاکستان کار کرده ام بگذارید این عقیده را که خیلی هم طرفدار دارد و می گوید «افسر خوب کسی است که از پنجاب باشد» نادرست بخوانم.

این گفته، نمونه فاسد شده نظریه نادرست «نژادهای نظامی» است که انگلیسی ها برای استخدام افسران استعماری خود با توجه به ریشه های قومی اختراع کردند. این نظریه «نژادهای نظامی» باید به زباله دان تاریخ سپرده شود. ثانیاً، ورود به این نهادها بستگی به امتحانات رقابتی دارد. بنابراین پسری که در لاهور در يك مدرسه متوسطه انگلیسی تحصیل می کند از يك امتیاز فوری برخوردار است. هم چنین پنجاب شبکه بهتری از مدارس و ساختار یکدست آموزشی و همچنین جامعه آگاهتری در اختیار دارد و این خود امتیازی نسبت به ایالت های دیگر به شمار می رود. مورد ایالت سرحد، مورد آموزنده ای است. تا دهه ۱۹۶۰ پاتان ها اغلب از غیبت خود در ادارات دولتی شکایت می کردند (البته افسرها و ژنرال های پاتان همیشه در ارتش وجود داشته اند). ایالت سرحد که بطور سنتی يك ایالت عقب مانده تلقی می شود امروز بعضی از بهترین نامزدها را در سرویس های اداری دارد که اغلب در رأس لیست قرار می گیرند. لذا این تصور که ایالت های کوچکتر نمی توانند وارد رقابت شوند، فی نفسه غلط است.

واقعیت سوم این است که مردم ایالت های کوچکتر از قوم و خویش بازی صحبت می کنند، یعنی این که وقتی يك پنجابی به ارتش یا سرویس های اداری راه یافت اغلب گروه خود را به زبان دیگران ارتقاء مقام میدهد. اما این جا هم

■ س: شاید حالا بتوانیم به یکی از مسائلی مهم پیش از استقلال بنگلادش باز گردیم: سلطه پنجاب در نقشه قومی پاکستان. آیا با این مطلب موافق نیستید که ملی گرایی پنجابی که قبلاً با ملایمت و اعتماد به نفس بیشتری همراه بود، اخیراً دارد جای خود را به ملی گرایی خشن تر و افراطی تری می دهد؟

ج: این با سؤال پیچیده ایست و مسایل بسیار جالبی را مطرح می سازد. بیش از همه نقش خود آگاه پنجاب بعنوان حامی ایدئولوژی پاکستان - که برابر است با اسلام به علاوه اردو، و علاوه مساله کشمیر، و علاوه عظمت سرویس های دفاعی پاکستان. این ایدئولوژی در اسلام آباد تعریف شده و در پنجاب پایگاه دارد. مساله دوم که از همین جا میاید می گیرد آنست که این ایدئولوژی چگونه به ماشین حکومت پاکستان (تشکیلات اداری دولت و ارتش یعنی قدرتمندترین نهادها در این کشور) منتقل میشود. پنجاب در هر دو قسمت نقش مسلط دارد. مسئله سوم واکنش دیگر ایالات کوچک پاکستان و اقوام ساکن در آن ها در برابر عادات و رسوم قومی پنجاب است. قومیت پنجابی در اواخر دهه ۱۹۸۰ انسجام یافت و این واکنشی بود در برابر گسترش آگاهی قومی در بلوچستان، سند و سرحد. این پدیده اشکال جالبی بخود گرفت - تناثر، مقالات و احیای زبان پنجابی. مسئله چهارم و از همه مهمتر این واقعیت است که جامعه پنجاب بسرعت در حال تبدیل شدن به يك جامعه متمایز در داخل پاکستان است - از نظر اقتصادی مرفه تر و از جهت اجتماعی باثبات. وضع مدارس و پارک ها خیلی بهتر شده است، يك طبقه متوسط در حال ظهور است که خواهان زندگی بهتر میباشد. این طبقه در مزارع کوچک پنج تا ده هکتاری در پنجاب مستقر است؛ فرزندان کشاورزان کوچک به موقعیت های خوبی در ارتش و ادارات دولتی دست یافته اند.

سیک ها نیز در پنجاب شرقی بهمین ترتیب از يك جامعه متمایز و مرفه که با بقیه هند تفاوت داشت برخاسته بودند. جامعه ای که در نتیجه انقلاب سیزدهم ۱۹۶۰ مبتنی بر کشاورزی بود. این درست همان چیز است که دارد در پنجاب پاکستان اتفاق می افتد و به شکلی از ملی گرایی پنجابی دامن میزند؛ این نیز بنوبه خود تشدید می شود و موجب واکنش در ایالات دیگر می گردد. احساس محرومیت در ایالات کوچک در حال اوج گیریست و متأسفانه بجای این که به يك احساس سالم رقابت دامن بزند این احساس را بوجود می آورد که پنجاب چون خیلی قدرتمند است و بیشترین جمعیت را دارد «حق ما را خورده» یا «ما را استثمار کرده است». این واکنش از نوع بسیار سرخورده ایست و متأسفانه بر پایه قوم گرایی افراطی که معمولاً هم بی حاصل است، به شایعات دامن میزند. در پایان، این احساس منفی شکل افکار جدایی خواهانه بخود میگیرد که در نهایت می تواند به جنبش های الحاق گرا منجر شود.

■ س: مقصودتان این است که بهروزی و کامیابی پنجاب نشانه سالمی است که ارزش رقابت و هم چشمی را دارد و بنابراین مناطق دیگر نباید حسود باشند و موردی برای بحث در باره توزیع منابع ملی بر اساس برابری بیشتر وجود ندارد؟

ج: نه، من میگویم تجربه در جنوب آسیا بما می آموزد که وقتی يك منطقه خاص به مفهوم اقتصادی و اجتماعی جهش خود را آغاز می کند دو واکنش را موجب می شود: یکی احساس رفاه، غرور و تمایز در ایالت ممتاز و دیگر احساس سرخوردگی و شاید حسد را در ایالت عقب مانده. این ماجرا در پنجاب هند اتفاق افتاد و سرانجام به مناقشه سیک ها با دهلی منجر شد. متأسفانه اوضاع مشابهی در پنجاب پاکستان نیز وجود دارد.

برای اجتناب از برخورد، بجای آنکه استانداردهای پنجاب به سطح استانداردهای موجود در دیگر نقاط پاکستان تنزل پیدا کند باید استانداردهای ایالت های کوچکتر به سطح پنجاب برسد.

■ س: شما در آثارتان، وقتی به نقش نظامیان می رسید، مرتب به اتحاد و همسوئی نظامیان و دستگاه های دولتی اشاره می کنید. آیا تصور می کنید بی نظیر بوتو قادر خواهد بود حالت «تولیت» نظامیان نسبت به پاکستان را از میان بردارد؟

ج: مداخله نظامیان و دستگاه های دولتی بخودی خود نوعی شکست آشکار دمکراسی بشمار می رود. من سعی کرده ام پیوندهایی را که از نظر جامعه شناسی میان نظامیان و تشکیلات غیر نظامی وجود دارد و باعث شده طی دوره های طولانی از تاریخ پاکستان بر سیاست ها در داخل این کشور اثر بگذارد نشان دهم. در این جا ما میایم اضافه کنیم که ما می خواهیم از دست این نظامیان و تشکیلات غیر نظامی، هر دو، خلاص شویم - در حقیقت هنگامی که در سیاست مداخله می کنند - اما این نهادها در هر زمان که پاکستان با بحران روبرو بوده، نقش مهمی در فراهم ساختن ثبات و زمینه ادامه حیات کشور ایفا

قضیه برعکس است زیرا شخصی که از ایالت کوچکتر است غالباً سعی دارد در امتداد خطوط قبیله‌ای یا قومی و بدون در نظر گرفتن شایستگی‌ها کار کند. مردم پنجاب مرتباً به این نکته اشاره می‌کنند که کسی که از یک ایالت کوچکتر است از راه خود منحرف شده و افراد قبیله خود را به نامزدهای دیگر ترجیح میدهد. تمام حرف‌هایی که در باره سیستم سهمیه بندی در این سرویس‌ها زده می‌شود دقیقاً بر این طرز فکر استوار است. جامعه پاکستان هنوز به صورت یک جامعه قبیله‌ای عمل می‌کند. در نتیجه اغلب این قومیت و نه شایستگی است که شغل‌ها و مقام‌ها را کسب می‌کند. برعکس، طبقه متوسط در پنجاب ممکن است تنها گروهی باشد که روی شایستگی و استعداد به عنوان یک معیار تأکید دارد. وقتی رقابت در پنجاب بسیار شدید است این امر واقعاً موجب می‌شود که بهترین چیزها از نظر کیفی در داخل پنجاب ارائه گردد و همین مسئله شکاف بین پنجاب و ایالت‌های دیگر را عمیق‌تر می‌سازد.

س: شما که اخیراً کمیسر بلوچستان بودید و قبلاً به عنوان یک مأمور سیاسی در ایالت سرحد شمالی کار کرده‌اید تا چه اندازه تقاضای ایالت برای خود مختاری را موجه می‌دانید؟ آیا می‌توانید درخواست‌های مشروع را در برابر تقاضاهای آزمندانه به دقت مشخص سازید و بگوئید دلیل شورش بلوچستان در اوایل دهه ۱۹۷۰ چه بود و آیا فکر می‌کنید باز هم حادثه مشابهی روی دهد؟

ج: اولاً نه تنها در پاکستان بلکه در بسیاری از کشورهای افریقایی و آسیایی که قبلاً مستعمره بوده‌اند، دولت‌ها غالباً تمایل به مرکزگرایی داشته‌اند. این امر در هند اتفاق افتاده و در پاکستان نیز جریان دارد. اختیارات به پایتخت کشور، رئیس‌جمهور یا دفتر نخست‌وزیر منتقل می‌شود و بعد فرامین از این دفاتر بیرون می‌آید. این مسأله در سطح ایالتی نیز صادق است. قدرت و اختیارات معاون کمیسر یا خود کمیسر به نحو فزاینده بر مرکز ایالت متمرکز می‌گردد. بنابراین نوعی گرایش به تمرکز وجود دارد که باید در برابر آن مقاومت کرد. دیدن روستائیان بی‌سوادی که گنج و سرگردان انرژی و پول خود را برای بی‌گیری تقاضانامه یا پرونده در ساختمان‌های اداری به هدر می‌دهند، امری عادیست. آن‌ها باید مشکلاتشان را در جانی نزدیکتر به خانه‌شان حل کنند.

این مرکزگرایی باید از بین برود و میزان اعتماد به سطوح پائین افزایش یابد، یک راه حل این مسئله ایجاد شوراهای ناحیه‌ای با قدرت واقعی و اختیارات گسترده می‌باشد. تاریخچه شوراهای ناحیه‌ای با تحولات بسیار هم‌راه بوده و اغلب با حکومت نظامی دچار وقفه شده است.

در سطوح ایالتی و ناحیه‌ای به خودمختاری نیاز است و این امر باید تحقق یابد و گرنه اوضاع به افزایش سرخوردگی اجتماعی و سیاسی منجر خواهد شد. سؤال دوم شما به ناآرامی بلوچستان که نماینده حرکتی در جهت خودمختاری سیاسی بوده مربوط می‌شود. اشاره به این نکته اهمیت دارد که این شورش بیشتر یک واکنش قبیله‌ای نسبت به مرکز بود. من یک دهه بعد مسئول مناطق «ماری» و «باگتی» یعنی مرکز این شورش‌ها بودم. بسیاری از داستان‌هایی که در باره مقاومت و شورش شنیدم واقعاً بیشتر به غرور و افتخار و مفاهیم قبیله‌ای ناشی از خودبینی مربوط می‌شد تا مباحثات پیچیده سیاسی. این جنبش از بیرون، شکل رومانتیک یک قیام مارکسیستی قبیله‌ای به خود گرفت که تحت رهبری یک «سردار» بود.

تناقض همین‌جاست - سردار ممکن است مارکسیسم را بخوبی شناخته باشد اما این یک قیام مارکسیستی روستایی یا کارگری نبود بلکه تلاشی اصیل و دیرباز سوی دو قبیله مغرور و شریف بلوچی (ماری و باگتی) بود که می‌خواستند شیوه زندگی خود را رأساً تعیین کنند و مستقل باشند. آن‌ها با تغییرات زمان، واقعیت‌های تلخ جهان نو، قدرت دولت مرکزی، و در چارچوب بحث ما، با رقابت و حالت تهاجمی پنجابی‌ها روبرو بودند که نمی‌توانستند با آنها مقابله کنند. آن‌ها در برابر مرکز و یکی از ابزارهای آن یعنی ارتش بهاخاستند. در یک مرحله، تنها در منطقه ماری سه لشکر از ارتش پاکستان فعال بود. منطقه «ماری» از نظر جغرافیایی منطقه بزرگی بشمار نمی‌آید و دربرگیرنده قبیله کوچکی است (حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر).

در مورد اینکه اینگونه شورش‌ها می‌تواند دوباره اتفاق افتد یا نه، من خوش‌بین هستم. اجازه بدهید واقعیت‌ها را ارزیابی کنیم.

همین ایالت بلوچستان امروز بوسیله یک فرماندار، یک سر وزیر و یک دبیر اعظم بلوچ اداره می‌شود. دبیرها و کمیسرهای ایالتی نیز سواً یکی دو نفر، از بلوچستان هستند. برخلاف دوره گذشته بازیکنان اصلی همه بلوچ هستند و از آن‌جا که این افراد در متن جامعه بلوچستان و با توجه به ویژگیهای آن کار می‌کنند این جامعه را می‌شناسند و در نتیجه می‌توانند از بروز هرگونه تحولی که ممکن است سرانجام بیک جنگ قبیله‌ای تبدیل شود جلوگیری کنند.

نهادهایی در داخل قبیله وجود دارد مانند جرگه ریش سفیدان که در زمان بحران قادر است با در میانی کند و برای حل مشکل می‌تواند از آنها کمک گرفت. یک عامل دیگر که احتمال شورش را کاهش می‌دهد، تغییرات اجتماعی - اقتصادی واقعی است که در بلوچستان در حال وقوع می‌باشد. جاده و برق در بعضی از مناطق فعالیت‌های اقتصادی چشم‌گیری را موجب شده است. «پیشین» نمونه خوبی از یک منطقه فعال اقتصادیست. باغ‌های میوه ثمر می‌دهد و ساختمان‌های جدید حاکی از تغییر و فعالیت است. افراد این قبایل اینک ترجیح میدهند پول در بیاورند تا اینکه روترش کرده در تبه‌ها به انتظار بنشینند.

س: «سند» صحنه شدیدترین برخوردهای قومی در پاکستان است. تخم خشنونت در این جا در روزهای قبل از تجزیه ریخته شد، وضع حکومت نظامی «ایوب خان» وخیم‌تر گردید و این ستیزها در جریان حکومت اسلامی «ضیاء» با شدت بیشتر از سر گرفته شد. تنها در روزهای حکومت «ذوالفقار علی بوتو» بود که حرکت ملی‌گرایی در سند کندی گرفت. به اعتقاد شما، «بی نظیر» تا چه اندازه در متوقف کردن نارضایتی‌ها در سند شانس موفقیت دارد؟

ج: بی نظیر بیش از هر کس در دهه گذشته برای مقابله با ملی‌گرایی سند شانس موفقیت دارد. از همه مهمتر او به مظهر سند تبدیل شده است. او نه تنها از سند آمده، بلکه جوان است، افکار تازه‌ای دارد و نماینده مردم سند بشمار میرود. مناطق روستایی سند تقریباً همگی به او رای دادند و با او هستند. اما مسایل سند پیچیده‌تر از واکنش‌های احساسی به یک رهبر ملی مانند بی نظیر است. اولاً، یک توازن پیچیده جمعیتی بین روستائیان سند (فرزندان زمین) و مهاجران وجود دارد. اگر این یا آن گروه بطور قابل ملاحظه بر دیگری اکثریت داشت این جمعیت مسأله بزرگی نبود. اما چون تفاوت بین دو گروه حدود ۵ تا ۱۰ درصد است، این مسئله تولید مشکل می‌کند ثانیاً مردم سند از ادبیات و سنت تاریخی غنی برخوردارند. آن‌ها ادبا، روحانیون و محققین بزرگی داشته‌اند. این سابقه فرهنگی غنی باعث می‌شود که بیشتر از کمبودهای خود آگاه شوند و به این واقعیت بی‌بیرند که ممکن است در ایالت خود گرفتار روزهای سختی شوند. ثالثاً، این واقعیت وجود دارد که اهالی سند احتمالاً تحصیل کرده‌ترین و با فرهنگ‌ترین مردم در پاکستان می‌باشند.

تناقض دیگر، وجود این آگاهی در میان روشنفکران و نویسندگان سند است که این ایالت مدت‌ها پیش از تأسیس پاکستان، در جبهه مقدم جنبش پاکستان قرار داشته و برکسب هویت مسلمانی برای خود در هند تأکید می‌ورزیده است. امروزه همین سند به ایالتی ضدپاکستانی که میخواهد از پاکستان جدا شود تبدیل گردیده است. این پیوند میان ادبیات غنی و سنت‌های تاریخی، یک جمعیت تحصیل کرده، آگاهی از محرومیت در ایالت خود و نیز این احساس واقعی که سند یکی از پیشگامان جنبش پاکستان در هند بوده است، آمیزه سیاسی نیرومندی به وجود می‌آورد.

س: کراچی در محدوده سند قرار گرفته است. همانطور که می‌دانیم، این شهر با بحران شدیدی روبروست و هر هفته جنگ‌های قومی تازه‌ای در خیابان‌ها روی می‌دهد. چه آینده‌ای برای این «بیروت» پاکستان پیش بینی می‌کنند؟

ج: کراچی تصویر تیره‌ای ارائه میدهد. کراچی شهری است با جمعیت ده میلیونی در حال انفجار، شهری که نمی‌تواند پاسخگوی کمبود آب، برق و وسایل حمل و نقل باشد. شهری با این ویژگی‌ها به هیچ کس تعلق ندارد. برای مردم سند این جا شهریست خارج از محدوده فرهنگی آن‌ها؛ مهاجران هم در آن ریشه‌های عمیقی ندارند، کارگران پاتان یا پنجابی واقعاً به این شهر تعلق ندارند - پاتان‌ها هنوز به ایالت سرحد و پنجابی‌ها به پنجاب می‌نگرند. اما اینک یک یا دو نسل است که مردم در کراچی مستقر شده‌اند. مگر اینکه نوعی آگاهی نسبت به هویت - درمیان تمام گروه‌ها - پیدا شود و گرنه من امید زیادی به این شهر ندارم. من معتقدم اوضاع در این شهر بدتر هم خواهد شد. البته من مخالف مقایسه آن با بیروت یا لبنان هستم زیرا کراچی چارچوب سیاسی و فرهنگی کاملاً متفاوتی دارد. کراچی بیشتر به دیگر شهرهای جنوب آسیا می‌ماند مانند کلکتا و بمبئی که زیر فشار جمعیت دارند از هم می‌پاشند. این روند ادامه خواهد یافت مگر اینکه فکر تازه‌ای برای اداره آن بشود. متأسفانه بیشتر واکنش‌های حکومت در قالب نظم و قانون بوده است. یک بحران قومی موجب میشود که معاون بازرس کل پلیس یا معاون کمیسر از کار برکنار شود در حالی که ریشه مسأله دست نخورده باقی می‌ماند.



جا می توان نشانه هایی از پیشرفت و گوشه هایی از رفاه را مشاهده کرد که با احساس عمیق و گسترده محرومیت خنثی می شود. نتیجه انتخابات ماه نوامبر ۱۹۸۸ این نارضایتی را به روشنی نشان داد. حزب مردم پاکستان آراء مردم روستاها و جنبش مهاجران مناطق شهری را به دست آورد. این جنوب بود که شمال را رد می کرد. اگر این شکاف از میان برداشته نشود می تواند شکل جنبش های جدایی خواه بخود گیرد و مشکلاتی سیاسی برای پاکستان ایجاد کند.

■ س: با معرفی قومیت به عنوان یکی از عوامل اصلی ایجاد تشنج های سیاسی و بررسی راه های مختلف دستیابی به همسازی ملی، آیا تصور می کنید بحران قومی پاکستان در دهه ۱۹۹۰ حل شود؟ چه چیزی مانع از انفجار جامعه پاکستان از درون می شود؟

ج: نخست اجازه بدهید این نکته را یادآور شوم که هر چند ما قومیت را بیشتر بعنوان يك عامل منفی ارزیابی کردیم لکن من موضوع را به این شکل نمی نگرم. تصور می کنم اگر قبول کنید که قومیت نوعی آگاهی و ستایش نسبت به سنت ها و رسوم خودی، و نیز احساس موفقیت بهتر زندگی کردن به مردم می دهد، پس يك عامل مثبت و سالم در زندگی اجتماعی است. عاملی که در این جهان دستخوش تغییر، ایجاد هویت، امنیت و ثبات می کند. متأسفانه در پاکستان بدلالی که گفتیم قومیت بعنوان يك عامل منفی معرفی شده است. آن هایی که برای جامعه پاکستان برنامه ریزی می کنند و در رهبری آن شرکت دارند باید این واقعیت را بپذیرند که در این جایك مسأله قومی وجود دارد که بیش از این نمی تواند نادیده گرفته شود. این امر باید از طریق گفت و شنود با روشنفکران و سیاستمداران دنبال گردد. مهمتر از همه باید گام هایی در جهت حل مشکل برداشته شود: قبول اصل کثرت گرایی و احترام به زبان و فرهنگ منطقه ای، حفظ حکومت قانون بویژه برای حمایت از اقلیت ها و حقوق آنان، تشویق بحث علمی درباره مسایل قومی، دولت نباید چنین مسایلی را پنهان سازد، هر چند متأسفانه تاکنون اینکار را کرده است. بدون گفت و شنود، بدون اطلاعات وسیع و درست نمیتوان نخستین گام مهم را برای شناخت متقابل برداشت. از آن جا که دولت انحصار رسانه ها را در دست دارد باید خود را به اجرای این سیاست متعهد سازد. گروه های قومی، خصوصاً آنها که بیشتر احساس محرومیت می کنند باید به نوبه خود تهدید به جدایی را علنا رد کنند زیرا این تهدیدها صرفاً غیر سازنده است و به اختناق بیشتر منجر خواهد شد. اعلام مردود بودن جدائی طلبی، فضا را سالم می کند و ابهامات و تردیدهایی را که در اطراف قومیت وجود دارد از میان برخواهد داشت. کمک خارجی به گروه های جدایی خواه باید پایان پذیرد. بدون آموزش، تسلیحات و از همه مهمتر حمایت معنوی خارجی این جنبش های قومی بسختی از کار خود دلسرد خواهند شد. بالاخره تحولات بازاری در جامعه پاکستان روی داده که علیرغم گرفتاری های موجود جایی برای خوش بینی باقی می گذارد. يك روند «پاکستانی کردن» در جریان است. با وجودیکه تنها ۸ درصد از مردم «اردو» را بعنوان زبان مادری به کار می برند، این زبان واقعا در حال تبدیل شدن به گویش مختلط پاکستان است. من به دور افتاده ترین نقاط بلوچستان که احتمالاً غیرقابل دسترسی ترین ایالت های پاکستان است سفر کرده ام. در آن جا اینک اردو در کنار زبان محلی بشکل وسیع و گسترده ای صحبت می شود. بعضی از مؤسسات نخبه آموزشی و سرویس هایی مانند تشکیلات اداری یا دستگاههای نظامی، پایگاه و شبکه ای برای ظهور هویت گسترده تر پاکستانی بوجود آورده اند. مردم از نقاط مختلف پاکستان در این مؤسسات گردهم می آیند و نوعی موقعیت ملی گسترش می یابد. تحرك و بویایی تجربه مشترک دیگر است؛ مثل کارگران باتان یا بلوچ در کراچی، یا دانشجویان سند در لاهور. به این ترتیب پاکستانی ها با زندگی، تجارب، سنت ها و رسوم گروه های دیگر در پاکستان آشنا می شوند. يك عامل دیگر فروپاشی واقعی طبقات و ساختارهای قدیمی است که به جامعه پاکستان تحرك و بویایی، احساس مشارکت در تصمیم گیری و برخورداری از فرصت خصوصاً از طریق انتخابات بخشیده است. پدیده مثبت دیگر، پیدایش مطبوعات تیزبین و برجسته می باشد. بعضی از روزنامه هانی که در کراچی و لاهور منتشر می شوند با هر معیار که سنجیده شوند عالی هستند، از زیر بار مسایل شانه خالی نمی کنند، روی واقعیت ها سرپوش نمی گذارند و به آگاهی از هویت ملی - پاکستانییزه کردن - کمک بسیاری نموده اند. عامل مهم دیگر ظهور زنان صاحب تخصص در جامعه پاکستان است. هر چند ممکن است این تحول در جامعه ای که قبلاً سخت متعصب بوده است نوعی تناقض بنظر آید، اما بی نظیر بوتو مظهر این روند است. در کنار علایم منهایی که قبلاً شرح دادیم - حکومت نظامی طولانی، آمارهای وحشتناک در زمینه آموزش و پرورش، نقض نظم و قانون، برخورد فرهنگ ها، اعتیاد گسترده به مواد مخدر - نشانه های مثبتی نیز وجود دارد حاکی از اینکه جامعه پاکستان برجنب و جوش و پویاست.

مسایل بسیار اساسی تر و ریشه دارتر از اینهاست. ما باید در زمینه ایجاد حس مدنی صحبت کنیم. حس مدنی باید در میان مردم تقویت شود، آگاهی توده ها، برنامه های آموزشی، احساس ریشه داشتن در این شهر، احساسی که به ساکنین کراچی بگوید در آنجا زندگی می کنند چون به آنجا تعلق دارند، باید احساسی مانند احساس مردم لندن و نیویورک در آنها پیدا شود. این احساس سکونت دایمی، مردم را برای سرمایه گذاری در شهر بجای ایجاد تنها يك واحد صنعتی یا يك کارخانه برای پول در آوردن آماده می سازد. سرمایه گذاری برای ساختن مدارس، پارک ها، جاده ها، اماکن عمومی و در راس همه سرمایه گذاری برای مردم لازم است. به ظهور جنبش مهاجران در کراچی نگاه کنیم. این پدیده جالبی است چون مسئله مذهب، طبقه و سواد را با خود دارد. موضع مهاجران در زمینه مذهب از همکاری با جماعت اسلامی و احزاب اسلامی در دهه ۱۹۶۰، به يك اتحاد کاملاً غیر مذهبی با اردو زبانان تغییر یافته است. تغییری نیز در طبقه بوجود آمده است. رهبری جنبش زمانی در حومه تروتمند نشین شهر مستقر بود اما اینک در مناطق کم اهمیت تری قرار دارد و طبقه متوسطی در سطح پائین تر رهبری جنبش مهاجران را بعهده گرفته است. هم چنین يك رهبری جوان و باسواد در جنبش مهاجران پیدا شده است. تغییرات مهمی در این جامعه با نفوذ در کراچی بوجود آمده که عمیق ترین آنها تصویریست که از خود و جهان دارند. آن ها میدانند در گردابی بدام افتاده اند که احتمالاً به فروپاشی کراچی منجر خواهد شد.

■ س: آیا پول دلیل بحران کراچی است؟ و یا رفاه اقتصادی تنها راه حل بدبختی قومی کراچی است؟ کدام خط کلی اقتصادی در پاکستان به التیام این جراحت کمک می کند؟

ج: من تصور می کنم این استدلال که بهروزی اقتصادی بخودی خود جراحات قومی را التیام می بخشد یا درمان می کند استدلال نادرستی است. حتی اقتصاددانان نیز دارند بی می برند که افزایش درآمد سرانه و رشد الزاماً به ایجاد هم آهنگی و پایان یافتن تشنج های قومی یا سیاسی کمک نمی کند. در حقیقت از دیدگاه اقتصادی و آماری کراچی جزء بهترین ها در پاکستان محسوب می شود. مردمی که دور از کراچی هستند مرتب از بلعیده شدن بخش بزرگی از ثروت پاکستان بوسیله کراچی صحبت می کنند. پرسش اینست که آیا این ثروت به ایجاد يك جامعه هم آهنگ انجامیده است؟ پاسخ مطمئناً منفی است. بنابراین رشد اقتصادی به تنهایی کافی نیست. آنچه لازم است، افزایش شکیبانی و تفاهم در میان گروه ها، قبول واقعی حقوق راستین و شناخت دیگران از لحاظ فرهنگی و اجتماعی می باشد.

در برابر، آنچه من می بینم این است که شمال و جنوب جامعه پاکستان دارد از هم جدا می شود. تشنج های قومی شکاف بالقوه خطرناکی را بوجود آورده است. شمال، از پیشاور (از طریق راولپندی) تا لاهور کشیده شده است و بخش مسلط، مهاجم و بویای پاکستان است که رهبران نظامی و غیر نظامی کشور از آنجا می آیند. کشاورزان کوچک و سرمایه گذاران فعال، رهبری اقتصاد آن را در دست دارند و به جامعه شکل می بخشند. اسلام، میهن پرستی، ارتش، زندگی ساده روستائی و ارزش های آن که از اسلام ریشه می گیرد عناصر مهم جامعه هستند. شهرهای اصلی شمال فواره ها و پارک های زیبایی دارند؛ شهروندان از تئاترهای هیجان انگیز لذت می برند. این يك جامعه برجنب و جوش، مهم و مطمئن است. جنوب از مولتان آغاز می شود و سند و بلوچستان را در بر می گیرد. در این